

■ **نیم‌احمدپور**

محمدعلی فروغی در دهشتی – که سر کرده یکی از شاخص‌ترین لژهای فراماسونری در ایران بود– در دو سطح فرهنگ و سیاست، به تلاش پیرای تثبیت و تزئین دیکتاتوری رضاخانی پرداخت. علاوه بر این وی پس از حمله متفقین به ایران ویا رایتنی با دولت انگلستان، بقای سلطنت و خاندان پهلوی را نیز تثبیت کرد. بازخوانی زندگی و زمانه چهره‌هایی چون او، از فرایض تاریخ پژوهی معاصر به شمار می‌رود، چه اینکه نشان می‌دهد چگونه داعیه‌داران منورالفکری در خدمت خشن‌ترین دیکتاتوری معاصر قرار گرفتند و از تمامی توش و توان فرهنگ برای تقویت آن بهره جستند. مقالی که در پی می‌آید، در پی بسط بیشتر این مدعاست. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■ ■ ■

■ **زندگی و زمانه استاداعظم**

دانشکده حقوق دانشگاه تهران، در واقع همان مدرسه علوم سیاسی بود که فراماسون‌های سرشناسی چون: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و پسرش میرزا حسن خان تأسیس کردند و توانستند فرزندان طبقه حاکمه ایران را جذب و دولتمردان و رجال سیاسی آینده ایران را براساس تفکرات فراماسونری و تحصیلکرده‌های غربگرا تربیت کنند. محمدعلی فروغی و سپس مدیر این مدرسه بود که همین امر، کاملاً تفکر حاکم بر آن را نشان می‌دهد. یکی از شاگردان این مدرسه به نام خان ملک ساسانی در خاطراتش می‌نویسد: روزی از فروغی پرسیدم که آیا خود مردم ایران قادر نیستند کشورشان را اداره کنند؟ فروغی گفت: همان‌طور که اگر در آستین‌های یک پالتو دستی نباشد که آن را حرکت بدهد، آستین ایران هم تا دست انگلیس در آن نباشد، قادر نیست تکان بخورد!

محمدعلی فروغی در واقع مژغ متفکر رژیم پهلوی، مورد احترام بسیار زیاد غریزده‌ها و صاحب‌لُ فراماسونری بود. او که خود مدتی نخست‌وزیر هم بود، نقش بسیار تأثیرگذاری در اسلام‌زدایی و ورود فرهنگ غرب به ایران داشت. خود می‌گوید: ورود او در صحنه سیاست و پیش‌رفتن تا مقام رئیس‌الوزاریسی – که قطعا به دستسور تشکیلات جهانی فراماسونری و انگلیس بود– برای استفاده از قدرت‌مدار بی‌سوار و ناآهمی چون رضاخان در اجرای نقشه این تشکیلات بوده است! این نقشه در رأس تمام اهداف استعماری انگلیس در دوره رضاخان و همچنین امریکا در دوره فرزندش قرار داشت و مقدمات آن از دوره ناصرالدین شاه و پس از فتوای تاریخی تنبیکسو و تأثیر گسترده و عمیق آن در مقابله با سیاست‌های انگلیس فراهم شده بود. فروغی در مقام مدرس و مدیر مدرسه علوم سیاسی، تمامی وجهه همت خود را مصروف استعداد‌های علمی و فرهنگی غریزده و تقویت و تربیت آنها کرد. مجتبی مینوی در رثای سسی‌امین سالگرد درگذشت فروغی می‌نویسد: «تمام دوره در درس خواندن و نشو و نما، می با تألیفات فروغی‌ها و اسم خاندان فروغی به هم پیچیده بود.»

فروغی در مراسم تاج‌گذاری رضاخان به صراحت به ترسیم ایدئولوژی شاهنشاهی و باستان‌گرایی مبتنی بر زردون فرهنگ اسلام و احیای ایران باستان پرداخت و قدرت رضاخان را در جهت تحقق این اهداف به کار گرفت تا تفکر جدایی‌دین از سیاست و به افزا کثاندن روحانیت و محجوس کردن روحانیون در محراب و مسجد را – که روزگاری امثال میرزاالملک‌خان، سیدضیاء، تقی‌زاده و… بیشتر آن بودند– عملی سازد. فروغی باستان‌گرایی و ملیت‌گرایی را در مقابل اسلام علم کرد و این تفکر در جمعیت‌های روشنفکری تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه پیدا کرد. جبهه ملی جناح غیرمتدین و نهضت آزادی جناح متدینی بودند که اسلام را در سایه ایران قبول داشتند و عمیقاً تحت تأثیر افکار فروغی و اسلاف و خلفه‌ای او بودند. فروغی رضاخان میرپنج را یک پادشاه پاک‌زاد و ایرانی‌نژاد، وارث تاج و تخت کبایی، منجی ایران و احیاگر شاهنشاهی ایران باستان نامید و به جای میرپنج، نام خودآبادی پهلوی را برای او جعل کرد تا کسی به یاد سابقه او نیفتد و همگان او را شاه شاهان و جانشین کوروش و داریوش بدانند. در این راستا حسین پیرنیا، پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از بانیان فراماسونری در ایران، کتاب سه جلدی ایران باستان را(می‌نویسد. بعد‌ها برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، حذف تاریخ هجری و جایگزین کردن تاریخ شاهنشاهی و… نیز در جهت اسلام‌زدایی صورت گرفتند که البته موفق نبودند. فروغی غیر از تدریس و مدیریت در مدرسه علوم سیاسی و ترویج مسلک فراماسونری، در جهت گسترش و تقویت فرهنگ غربی اقدامات دیگری را هم انجام داد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

■ **برگزاری جشن هزاره فردوسی و کنگره مستشرقان در تهران**

این اقدام به مناسبت هزارمین سالگرد ولادت ابوالقاسم فردوسی طوسی با دعوت از مستشرقان جهان برگزار شد و با زتاب جهانی پیدا کرد. این کنگره توسط فروغی افتتاح شد و به مدت هشت روز ادامه پیدا کرد. مراسم اختتامیه آن با حضور رضاشاه در مشهد و افتتاح آرامگاه فردوسی برگزار شد. فروغی به شاهنامه فردوسی علاقه خاصی داشت و بخش زیادی از وقت خود را صرف پژوهش در شاهنامه کرد و خلاصه‌ای دو جلدی و منتخبی یک جلدی از شاهنامه را تألیف نمود. فروغی و شاگردانش از اثر سترگ فردوسی، ابزاری برای طرد فرهنگ اسلامی و ترویج فرهنگ شاهنشاهی ساختند. استفاده جهت‌دار از فردوسی و اشعار او و حتی تحریف و سجع‌لیبت فردوسی به چنان ابتدائی کشید که ملک‌الشعرا ی‌بهار را به اعتراض واداشت و نوشت: «شعار بی‌پدر و مادر را پهلوی هم قرار داده و اسم آن را شاهنامه گذاشته‌اند! بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست، می‌گویند تو وطن پرست نیستی افرادی می‌خواهند احساسات وطن پرستی مردم را بدین وسیله تحریک کنند. هر چه دشان می‌خواهد در آن می‌گنجانند و می‌گویند این شاهنامه ملت ایران است!»

■ **تحریف عرفان اصیل اسلامی**

فروغی تلاش کرد محتوای عرفان اصیل اسلامی را تحریف و آن را با نوعی صوفی‌منشی و خراب‌تشنشی که با تعالیم فراماسونی همخوانی داشت درهم آمیزد. در دوره حکومت

رضاخان شایع شد ابوالحسن فروغی، برادر محمدعلی فروغی مأموریت پیدا کرده که یک فلسفه جدید عرفانی را به سبک هگل تدوین کند و همان گونه که او پروس را عالی‌ترین جلوه ایده مطلق نامیده بود، او هم با تحریف میراث ارزشمند عرفان اسلامی، به ویژه حکمت اشراق، شاهنشاهی ایران را تحقق‌نورالانوار جلوه دهد. البته این فلسفه سلطنتی تدوین نشد که علت‌شاید ناتوانی آنها بود

باشد. با این همه، خود فروغی با تدوین «سیر حکمت در اروپا» و ترجمه «گفتار در روش راه بردن عقل» دکارت، در این طریق گام‌های بلند و مؤثری برداشت و تا حدود زیادی موفق شد عرفان اسلامی را به عرفان صوفی‌گری و شاهنشاهی تبدیل کند.

■ **تأسیس دانشگاه تهران**

پیش از آن در ایران مدارس عالی چون «مدرسه طب»، «مدرسه عالی حقوق» و «دارالمتعلمین عالی» وجود داشتند. در ۱۴ بهمن ۱۳۱۳ اولین سنگ بنای دانشگاه تهران نهاده شد. در سال ۱۳۰۷ برای تدریس در دانشگاه‌های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی، حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی، معقول و منقول و ادبیات، دانشجویانی از طرف دولت به اروپا اعزام شدند تا پس از دریافت مدارک علمی به کشور بازگردند و هیئت علمی دانشگاه تهران را تشکیل دهند. بدیهی است تأسیس دانشگاه تهران یک اقدام فرهنگی قابل توجه بود، اما هدف فروغی در تأسیس این دانشگاه و به کارگیری روشنفکران وابسته به عنوان هیئت علمی، تبدیل دانشگاه به سنگرمهم ایدئولوژی شاهنشاهی بود. دانشگاه تهر غیر از مقاطع که توسط معدودی از دانشجویان مسلمان به سنگر مبارزه علیه رژیم شاه تبدیل شد، در پاره‌ای از مقاطع مروج فرهنگ مبتذل غرب بوده است. با حضور اساتید غرب‌پزده و معدودی شش‌رق‌زده و با تدریس کتاب‌های اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی غرب، به ویژه رشته‌های علوم انسانی، نظام آموزش عالی را به تمامی تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار داد که همچنان با آن دست به گریبان هستیم. روابط آزاد پسران و دختران دانشجوی و ترویج مفاسد در محیط‌های دانشگاهی و زردون فرهنگ اسلامی و ترویج بی بند و باری یکی از مهم‌ترین ابزارهای رژیم ستمشاهی در تربیت نسل‌هایی بود که قرار بود مسئولیت‌های مهم مدیریتی و اجرایی کشور را به عهده بگیرند. در ابتدای انقلاب اسلامی، دانشگاه عملاً در مقابل انقلاب اسلامی موضع‌گیری کردند. به دستور امام، دانشجویان مسلمان و حزب‌الله سنگرهای آنها را منهدم کردند و دانشگاه برای مدتی تعطیل شد تا با فروغی، دانشگاه‌ها رنگ و بوی اسلامی بگیرند و محتوای آموزشی براساس مبانی و احکام و معارف اسلامی



استفاده جهت‌دار فروغی از فردوسی و اشعار او به چنان ابتدائی کشید که **ملک الشعرا ی‌بهار را به اعتراض واداشت و نوشت: «شعاری پدر و مادر را پهلوی هم قرار داده و اسم آن را شاهنامه گذاشته‌اند! بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست، می‌گویند تو وطن پرست نیستی! افرادی می‌خواهند احساسات وطن پرستی مردم را بدین وسیله تحریک کنند. هر چه دلشأن می‌خواهد در آن می‌گنجانند و می‌گویند این شاهنامه ملت ایران است!»**



محمدعلی فروغی در کنار رضاخان در دوره نخست‌وزیری



محمدعلی فروغی مدرس و سپس مدیر مدرسه علوم سیاسی بود که همین امر، کاملاً تفکر حاکم بر این نهاد را نشان می‌دهد. یکی از شاگردان این مدرسه به نام خان ملک ساسانی در خاطراتش می‌نویسد: روزی از فروغی پرسیدم که آیا خود مردم ایران قادر نیستند کشورشان را اداره کنند؟ فروغی گفت: همان‌طور که اگر در آستین‌های یک پالتو دستی نباشد که آن را حرکت بدهد، آستین ایران هم تا دست انگلیس در آن نباشد، قادر نیست تکان بخورد!

محمدعلی فروغی و تلاش برای تزئین فرهنگی استبداد رضاخانی

استاداعظم و توجیه دیکتاتوری منور!

تغییر کنند که به دلیل ریشه‌دار بودن برنامه‌های آموزشی فرهنگی رژیم شاه و بی‌تنبیری متولیان انقلاب فرهنگی، این امر مهم آن گونه که خواسته امام راحل و مقام معظم رهبری بود محقق نشد و نظام آموزش عالی همچنان آلوده به ویروس افکار انحرافی شیفتگان فرهنگ غرب است که فرهنگ و سبک زندگی خود را متأسفانه به بدنه جامعه هم تسری داده‌اند.

از نظر علمی و پژوهشی هم دانشگاه‌های ایران فقط مترسکی از تکنولوژی و فنون و علوم را به دانشجویان ارائه می‌دادند و فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها معمولاً قافد ابتکار و خلاقیت بودند. خوشبختانه در رشته‌های فنی و پزشکی برخلاف علوم انسانی پس از انقلاب پیشرفت‌های قابل توجهی صورت گرفتند و فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها توانستند با ابتکارات و خلاقیت‌های خود به مرزهای دانش نزدیک شوند و در برخی رشته‌های فنی و پزشکی به موفقیت‌های افتخار آمیزی دست پیدا کنند. در مجموع، دانشگاه تهران در جهت تربیت نخبگان جامعه ایرانی با فرهنگ غربی و تپهی کردن آنها از بارها و اعتقادات اسلامی ایجاد شد تا نهایتاً صاحبان بهترین استعدادها و مغزها در خدمت فرهنگ غرب و شرق در آیند و به جای ترویج فرهنگ انسان‌ساز اسلام، به مبلغان بی‌جیره و مواجب فرهنگ سرمایه‌داری غرب تبدیل شوند. ثمرات شوم این برنامه‌های همه‌جانبه و حساب‌شده، هنوز هم گریبان انقلاب اسلامی را را نکرده است و دانشگاه‌ها ما هنوز هم کانون تقویت و ترویج ارزش‌های غربی هستند.

■ **فرهنگستان زبان فارسی**

محمدعلی فروغی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی را با نیت زردون لغات بیگانه از زبان فارسی تأسیس کرد و در آن، زبده‌ترین ادبا و فضایی معاصر را به کار گرفت. این افراد مأموریت داشتند با رجوع به متون کهن فارسی، واژه‌های جدیدی را سبکه بزنند یا کلمات فارسی را دوباره رواج بدهند و به تدریج لغات فارسی را جانشین لغات بیگانه کنند. خود فروغی در سال ۱۳۱۴ برای مدت کوتاهی ریاست فرهنگستان را به عهده داشت. پس از او و نوق‌الدوله این مسئولیت را به عهده گرفت و پس از او، ریاست فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی جزو وظایف وزیر فرهنگ شد. فرهنگستان توانست در سال ۱۳۱۴، ۱۲۰ واژه در ۱۳۱۵، ۳۶۰ و در سال ۱۳۱۶، ۶۵۰ واژه جدید را تصویب کند. رضاشاه از این تعداد واژه‌راضی نبود و در سال ۱۳۱۷ فرهنگستان را منحل کرد. البته سعی از یک هفته با تغییر در ساختار فرهنگستان و واگذاری مدیریت آن به وزیر فرهنگ، فرهنگستان کار خود را مجدداً آغاز کرد. فرهنگستان که قرار بود زبان فارسی را از واژه‌های بیگانه پالایش کند، عملاً فقط به زردون واژه‌ها و عربی، به ویژه واژه‌هایی که واحد فرهنگ اسلامی بودند



محمدعلی فروغی در حاشیه شرکت در اجتماع عملا در زردون



کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



«امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین»
در آینه یک اثر پژوهشی

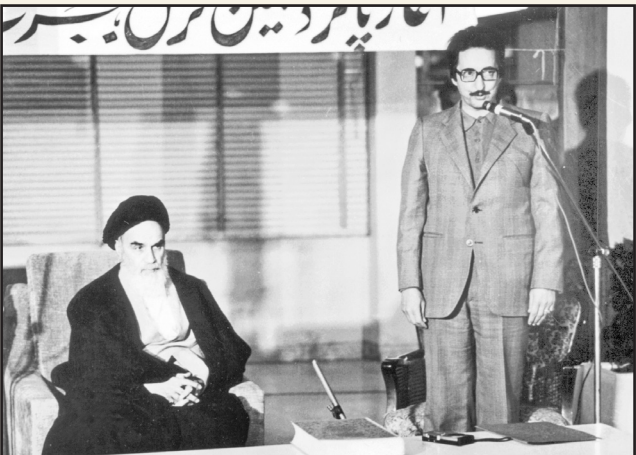
در آمیختن «مدارا» با «قاطعیت»

■ **احمد رضا صدری**



«... من یک کلمه به آقای بنی‌صدر تذکر می‌دهم که آن یک کلمه تذکر برای همه است: حبّ الدنيا رأس کلّ خطیئه، هر مقامی که برای بشر حاصل می‌شود، چه مقام‌های معنوی و چه مقام‌های مادی روزی گرفته خواهد شد و آن روز هم نامعلوم است. توجه داشته باشند همه کسانی که برای بشر خدمت می‌کنند، کسانی که دارای مقامی هستند، دارای پستی هستند، که مقام آنها را مغرور نکند. مقام رفتنی است و انسان در حضور خدای تبارک و تعالی ماندنی است. من از آقای بنی‌صدر می‌خواهم که مابین قبل از ریاست‌جمهور و بعد از ریاست‌جمهور در اخلاق روحی‌شان تفاوتی نباشد. تفاوت بودن دلیل بر ضعف نفس است و من از همه کسانی که در مقامی هستند، چه مقام‌های کشوری و چه مقام‌های لشکری می‌خواهم که به مقامات خودشان مغرور نباشند و در راه اعتلای اسلام و اعتلای ملت مسلمان و اعتلای کشور ایران کوشا باشند و اینطور نباشد که به واسطه تقدم و تأخر یک نفر یا چند نفر موقتاً اسباب این بشود که کناره‌گیری کنند و یا خدای نخواست، مخالفت و کار شکنی. از خداوند تعالی مسئلت می‌کنم که همه ما را به راه خدا، به راه راست هدایت کند و از گرایش به شرق و غرب حفظ و از خوف از ابر قدرت‌ها حفظ کند.»

آنچه در فوق آمد، بیانات امام خمینی در مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری ابوالحسن



۱۳۵۸. بیمارستان قلب تهران، نمایی از مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر توسط امام خمینی

تشکیلات اهرمینی منافقین و گروه‌های همسو هر چند درگیری‌ها و آشوب‌های متعددی را باعث شدند، ولی با پیروزی حزب‌الله مجبور به انزوا یا فرار از کشور گردیدند. سرانجام جریان نفاق پس از به شهادت رساندن آیت‌الله بهشتی، رجایی و باهنر از جامعه اسلامی طرد شد و خارج از کشور به اقدامات خصمانه خویش علیه نظام جمهوری اسلامی ادامه داد.»

مؤلف در بخش دیگری از مقدمه خویش، محتوای کتاب «امام خمینی و مهار فتنه بنی‌صدر و منافقین» را به شرح ذیل معرفی می‌کند: «این کتاب در پنج فصل سازماندهی شده است. فصل اول به مفهوم فتنه، ویژگی‌ها و عوامل پیدایش آن در جامعه و همچنین جریان نفاق و سیر شکل‌گیری آن در تاریخ اسلام اختصاص دارد. در فصل دوم با توجه به نقش محوری منافقین و بنی‌صدر در شکل‌گیری جریان نفاق در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ابتدا به معرفی آنها و سپس علل پیدایش جریان نفاق پس از انقلاب اسلامی و شیوه‌هایی که منافقین برای کسب مشروعیت و مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی اتخاذ کردند، پرداخته‌ایم. فصل سوم به روند تکوین اتحاد میان منافقین و بنی‌صدر اختصاص یافته است. در این فصل مواضع بنی‌صدر و منافقین نسبت به یکدیگر و رویدادهایی که پس از انقلاب به جریان این اتحاد کمک کرد، بررسی شده است. در فصل چهارم نقش امام خمینی در مهار فتنه نفاق و مواضع ایشان در برخورد با این جریان ارزیابی شده است. در فصل پنجم سرنوشت فتنه نفاق و اقداماتی که سران فتنه پس از شکست در برنامه‌های خود در پیش گرفتند، بررسی شده است. کتاب با نتیجه‌گیری، اسناد و تصاویر مرتبط با موضوع کتاب خاتمه یافته است.»

بنی‌صدر در بیمارستان قلب تهران است که بسیاری آن را نوعی پیش‌بینی فرجام او نیز می‌دانند! اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، سعی دارد تا با اتکا به اسناد، شیوه مواجهه رهبر کبیر انقلاب اسلامی با فتنه مستتر ک اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران و گروه منافقین را مورد باخوانی قرار دهد. فاطمه نظری کهره در مقدمه این اثر – که مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر ساخته – چنین آورده است: «امام خمینی (ره) برگزمر عصر حاضر علاوه بر اینک تئوری انقلاب اسلامی را تبیین کرد، برای اولین بار پس از حکومت پیامبر اسلام(ص) و(امام علی(ع) حکومتی اسلامی با تکیه بر آرای مردم مسلمان ایجاد کرد. تدبیر، رهبری و هدایت امام خمینی علاوه بر مرحله انقلاب و فروپاشی رژیم پیشین در مرحله انقلاب یک نظام جدید سیاسی نیز بسیار فوق‌العاده ظاهر شد. مدیریت ایشان پس از استقرار نظام سیاسی اسلامی نیز مخصوصاً در مهار فتنه‌ها و بحران‌های متعدد سیاسی، امنیتی و نظامی بسنان یک رهبر تراز اول و بسیار مجرب به اثبات رسید و همه فتنه‌گران را ناکام گذاشت. یکی از مدیریت‌های مثال‌زدنی امام خمینی نحوه بر خورد او با فتنه نفاق و بنی‌صدر است. سیدابوالحسن بنی‌صدر فرزند آیت‌الله نصرالله بنی‌صدر در سال ۱۳۱۲ در همدان متولد شد. او در سال ۱۳۴۲ به فرانسه رفت و با پیروزی انقلاب اسلامی آنجا ساکن شد. وی همراه حضرت امام خمینی در بهمن ۱۳۵۷ به ایران آمد و خیلی سریع توانست در امور حکومتی سمت‌هایی را کسب کند. در این زمان اولین اختلافات بنی‌صدر با مجلس خبرگان بر سر دو اصل قانون اساسی یعنی اصل ولایت فقیه و شرایط عمومی و اختیارات رئیس‌جمهور صورت گرفت. سرانجام به‌رغم